

سخن روز

انسان، سرچشمه پیدایش بینش و اخلاق و قانون
جستجوی بُن ، بجای « رجوع به کتاب مقدس »
توخویش ، قفل گمان برده ای ، کلیدستی مولوی

ما امروزه ، برای رسیدن به بینش ، به اخلاق ، به دین ، یا به قانون ، سراغش را در کتاب مقدسی ، یا در آثار فیلسوفی میگیریم ، یا به سراغ سنت ها و پیشینه ها میرویم . می پنداریم که اخلاق ، یا بینش ، یا قانون را ، از تفسیر یا تاویل این کتاب مقدس ، یا آن مکتب فلسفی ، یا حکم و امثال رایج میان مردم ، میتوانیم استخراج کنیم .

فرهنگ ایران ، همه این راهها را نادرست میدانست ، چون همه این راهها ، منکر اصالت انسان ، و اصالت گیتی و اصالت زمان میشوند . فرهنگ ایران ، یقین داشت که بینش را ، اخلاق را ، دین را ، قانون و نظام را ، باید ، **در جستجوی همیشگی بُن ها** ، یافت . این جستجوئیست که همیشه باید از سر گرفته شود . « بُن انسان ، بُن زمان ، بُن زندگی » ، برغم همه کاوشها ، همیشه لبریز و سرشار و طبعاً ناشناختنی میماند .

ادیان ابراهیمی ، برای هرکاری ، مراجعه به کتاب مقدس خود میکنند .
فرهنگ ایران ، برای هرکاری ، به جستجوی بُن آن میپرداخت . جستجوی بُن ، اصل کار بود ، نه رجوع به یک کتاب مقدس ، یا سنت و پیشینه و آموخته ها . در فرهنگ ایران ، زمان ، بُنی داشت . گیتی ، بُنی داشت . انسان ها ، بُنی داشتند . ولی همه این بُن ها ، باهم یکی بودند ، و باهم اینهمانی داشتند . انسان ، در بُن خود ، بُن گیتی و بُن زمان را هم داشت . جستن بُن خود ، و جستن بُن انسانها ، و جستن بُن زمان ، و جستن بُن گیتی ، همه ، هم ارزش ، و شناخت همه ضروری بود . نه اینکه ، انسان فقط در بُن خودش فرورود و آنرا دریابد ، بلکه ، به جستجوی بُن زمان

رفتن ، و به جستجوی بُن گیتی رفتن ، چهره های گوناگونِ جستجوی بُن بودند . فرهنگ ایران ، استوار بر این بود که ، اخلاق و قانون ، از خود بُن انسان ، پیدایش می یابد . امروزه موعمنان به این دین و آن ایدئولوژی ، می پندارند که با پیروی مو به مو، از احکام و آموزه اشان ، مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ، حل میشوند . اخلاق ، رفتاری نیست که طبق اندرزها و موعظه ها و نصیحت ها ، یا در اطاعت از کتاب مقدسی ، کرده شود ، و طبق اینها نیز در واقعیت ، کسی عمل نکند ، و فقط پرده ایست برای دنبال کردن اغراض خود . همه انسانها ، دو اخلاقه اند . اخلاق ، رفتاریست که در رویکرد به بُن خود انسان و همچنین انسانها ، انجام داده شود . **اخلاق و قانون و حکومت ، نیاز به شناخت بُن انسانها دارد .** انسان باید خودش ، برای دست یابی به اخلاق و قانون و حکومت ، شیوه پیدایش آنها را از انسان بجوید و بیابد . اخلاق ، نیاز به شناخت بن انسان دارد . این را در عصر ما میگویند **GENEALOGY OF MORAL** . بجای رجوع به کتاب مقدس قرآن ، بجای گوش فرادادن به اندرزهای سعدی و حافظ و فردوسی ، بجای گوش دادن به اندرزهای بزرگمهر، که حتا فردوسی از تکرار آن ملول میشود ، باید انسان ، خودش به بُن انسانها بنگرد، و آنها را بکاود و با چشم خود شیوه پیدایش آن را بچوید و ببیند . اخلاق چگونه پیدایش می یابد ؟ سرچشمه اخلاق زنده ، بُن انسانهاست . سرچشمه اخلاق زنده ، قرآن و انجیل و حافظ و سعدی و مارکس و کانت ... نیست . این اصطلاح را به غلط ، به « **تبارشناسی اخلاق** » ترجمه کرده اند . این اصطلاح در واقع ، این مسئله را بیان میکند که **شیوه پیدایش و زایش اخلاق از خود انسانها ، و شیوه شناخت خود انسانها از این پیدایش ، چیست .** به همین سان ، شیوه پیدایش و زایش سیاست ، **حکومت و نظام و قانون و بینش از خود انسان** ، و همچنین شیوه شناخت خود انسان ، از این شیوه پیدایش ، چیست . **این ، سرآغاز سکولاریته است .** جامعه ، باید در پی شناخت اخلاق ، و شناخت قانون ، و شناخت حکومت ، و شناخت بینش در پیدایش آنها از خود انسانها برود تا سکولاریته ، واقعیت بیابد . **هنگامی همه مردمان در اجتماع ، به انسان ، به کردار اصل اخلاق و قانون و بینش و سیاست ارج گذاشتند ، بنیاد محکم سکولاریته گذاشته شده است .** کلید سکولاریته ، آنست که ما در پی اصل اخلاق و اصل قانون

و اصل بینش درخودمان برویم . **فردوسی ، خرد انسان را ، کلید همه بندها میداند** . مولوی میگوید که ، تو خودت ، کلید حل همه مسائلی ، و هنگامی که « **جمال فطرت یا بُن خود** » را ببینی ، شناخت این جمال پنهانی ، کلید همه قفل ها هست . تو ، تا زمانی که نمیدانی که در درون تو ، در بُن تو ، چه غنائی از زیبایی هست ، فقط قفل و بند هستی . از این رو همیشه **در آرزوی رونوشت برداری و تقلید از غیری** . همیشه منتظر حجت الله بر روی زمین ، منتظر سوشیانت ، منتظر مهدی ، منتظر یک رهبر ، منتظر امریکا ، منتظر یافتن « چه باید کرد » از یک کتاب مقدس ، و بالاخره منتظر از غیری . همه اینها ، گیرند :

تو هرچه هستی ، میباش و ، یک سخن بشنو

اگرچه میوه حکمت ، بسی بچیدستی

حدیث جان تو است این و ، گفت من ، چو صداست

اگر تو شیخ شیوخی ، وگر مریدستی

تو خویش درد گمان برده ای و ، درمانی

تو خویش قفل گمان برده ای ، کلیدستی

اگر زوصف تو دزدم ، تو « **شحنه عقلی** »

و گر تمام بگویم ، ابایزیدستی

دریغ از تو که در آرزوی غیری تو

جمال خویش ندیدی ، که بی ندیدستی

همیشه در پی تقلید از این آخوند و آن موبد ، همیشه در پی تقلید از عرب و یا از غرب ، همیشه بدنبال مدرنیسم و پسا مدرنیسم دویدن ، همیشه در پی اطاعت از احکام قرآن رفتن ، اینها هیچکدام ، کلید برای حل مسائل تو و من و دیگران ، نیستند . تو باید جمال نهفته خودت را ببینی . تو باید بُن بینش و اخلاق و قانون را در زیبایی نهفته درخودت بجویی و بیابی . این بکلی مسئله مراقبت صوفیان (CONTEMPLATION) یا درخود فرورفتن و در خود خزیدن و گوشه گیری نیست ، بلکه درک اینست که اخلاق و بینش و قانون و بینش سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ، از بُن خود انسان پیدایش می یابند ، و این خود انسانها هستند که میتوانند ، این پیدایش را بشناسند و بکار بندند . **انسان خودش ، سرچشمه بینش و اخلاق و قانون و حکومت ، و سرچشمه شناخت آنهاست** . انسان باید انسانها را بکاود تا این سرچشمه را ، از زیر گل و خاشاک و خاکروبه

سنت ها و آموخته ها و « آنچه مقدسات خوانده میشود » ، پاک گردد ، تا چشمه از نو ، زایا گرد ، تا این زیبایی آفریننده در بن هراسانی چشمگیر گردد .
ولی دریغ که:

توخویش را قفل گمان برده ای ،
ونمیدانی که
کلیدستی